

تحلیل و ترجمه از : دوکتور جلال بایانی  
سپتامبر ۲۰۱۱ سوین

## ایا امریکا قصد تجزیه پاکستان را دارد؟؟؟

در این نوشتار با استفاده منابع ترکی و برگرد آن به دری که اشاره به موقعیت جغرافیای اقتصادی و ساختار فدرالی کشور پاکستان است به بررسی گرفته ، راهکار اول ( طرح الف ) امریکا و چگونگی پیاده ساختن آن و سپس به چند و چون راهکار دوم ( طرح ب ) امریکا مبنی بر تجزیه احتمالی پاکستان ( بر اساس مدل یوگوسلاوی ) می پردازم . موقعیت ژئوپولیتیکی و استراتژیک پاکستان: کشور پاکستان که دارای ساختار فدرالی است ، از چهار ایالت نسبتا خود مختار پنجاب ، سند ، بلوچستان و ایالت شمال غربی سرحد ( **پشتونستان محکوم** ) و دو ناحیه بزرگ عشایری فدرالی تشکیل یافته است . سر نوشت ایالت کشمیر که در شصت و دو سال گذشته باعث سه جنگ بزرگ بین پاکستان و هندوستان گشته است ، هنوز تعیین نگشته است کشور پاکستان با ۱۷۵ میلیون نفر جمعیت پنجمین کشور پر جمعیت جهان و بعد از اندونزی ، دومین کشور پر جمعیت مسلمان نشین جهان محسوب می شود . مردم پاکستان که به ملیت های پنجابی ، بلوچی ، سندی ، پشتون تعلق دارند ، که این کشور به خاطر موقعیت جغرافیای فیزیکی و فرهنگی خود که مناطق سوق الجیشی آسیای جنوب غربی ( خاورمیانه ) ، آسیای جنوبی ، آسیای مرکزی و کشور چین را بهم متصل می سازد ، در محاسبات ژئوپولیتیکی هیئت حاکمه امریکا و دولتمردان حاکم بر کاخ سفید ، از اهمیت بزرگی برخوردار است . به غیر از موقعیت استراتژیکی در زمینه های دموگرافی و جغرافیای سیاسی و فرهنگی ، پاکستان به طور تقریبی ۲۵ تریلیون ( میلیون میلیون ) و یک میلیارد فوت مکعب ( تی . سی . اف ) ذخایر گازی و در حدود ۳۰۰ میلیون بشکه ذخایر نفتی اثبات شده دارد . مضافا ، تخمین های دیگر ذخایر نفت ایالت بلوچستان را در دریا و خشکی مجموعا ۶ تریلیون بشکه برآورد می کنند . به نظر خیلی از تحلیلگران ضد نظام جهانی سرمایه ، نکته اساسی که پاکستان را در محاسبات هیئت حاکمه امریکا به یک کشور کلیدی و یا ” پشت جبهه ” تبدیل می سازد ، قرار گرفتن پاکستان در مرزهای شمال غربی چین است .

”اگر تحلیل این صاحب نظران به این واقعیت نزدیک باشد” که ” هدف نهائی ” امریکا در پروژه جهانی خود ” تحدید چین ” است ، در آن صورت می توان به جرات گفت که برنامه هیئت حاکمه امریکا در دوره اول زمامداری باراک اوباما در مورد استراتژی - ( افغانستان - پاکستان ) از دو راهکار و آلترناتیو تشکیل یافته است .

### راهکار اول : انقیاد مطلق

راهکار و آلترناتیو اول استقرار و تامین رژیم غیر نظامی در پاکستان است که مثل افغانستان بدون قید و شرط مطیع امریکا باشد : رهبری سیاسی که هیچ تعهدی در مقابل علایق و آرمانهای ملی مردم پاکستان نداشته و درهای خود را به سوی گسترش امواج جنگ های ساخت امریکا از افغانستان به پاکستان باز گذارد . آیا دولت زرداری - گیلانی که در مقام مقایسه با دولت های نظامی ضیالالحق و سپس پرویز مشرف ، دولتی سکولارتر بوده و از طریق انتخابات نسبتا آزاد بر سر کار آمده است ، موفق خواهد شد که با کمک چین و احتمالا روسیه در مقابل ماجراجوئی های نظامی و نقشه های بی ثبات سازی نومحافظه کاران ( که علیرغم ” ناکامی در عراق ” و ” خروج ” از کاخ سفید هنوز بطور موثر در وزارت امور خارجه و وزارت امور دفاعی امریکا نقش های اساسی دارند ) ایستادگی کرده و خود را از درغلتیدن در دام انقیاد مطلق نجات دهد ؟ در پرتو فعل و انفعالات سیاسی در منطقه بزرگ خاورمیانه و اقیانوس هند و سیر و حرکت بحران های جاری نظام نمی توان تصمیم دولتمردان پاکستان را در حال حاضر کف بینی کرده و بطور دقیق حدس زد . ولی آنچه که روشن و معلوم است این است که طراحان پروژه جهانی امریکا از هم اکنون خود را برای پیاده ساختن آلترناتیو دوم یا طرح ب آماده می سازند .

### راهکار دوم : احتمال تجزیه جغرافیائی پاکستان

راهکار و آلترناتیو دوم امریکا برای پاکستان در صورتی که راهکار اول ( طرح الف ) با شکست روبرو گردد ، فروپاشی اوضاع سیاسی و اقتصادی آن کشور ، تضعیف قوای مسلح انکشور و سپس تجزیه سیاسی و پارچه کردن پاکستان بر اساس مدل تجزیه یوگسلاوی سابق است . امریکا که پایگاه های نظامی متعددی در پاکستان دارد ، فضای هوائی آن کشور را بویژه در یک سال گذشته زیر کنترل خود در آورده و از دسامبر ۲۰۰۷ به بهانه ” جنگ علیه تروریسم ” و ” ترور بی نظیر بوتو ” نیروهای نظامی ویژه خود را به عنوان بخشی از آموزش و حمایت از نیروهای ” ضد شورش بومی ” و واحدهای ضد تروریستی گسترش داده است . شایان توجه است که امریکا برای توجیه برنامه های ” ضد تروریستی ” خود ، حمایت پنهان از گروه های تروریستی را بویژه در مناطق شمال غربی پاکستان و شمال شرقی افغانستان شدت بخشیده

است. بررسی اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که امریکا پروسه تجزیه کردن پاکستان را در صورتی که طرح اول با ناکامی روبرو گردد، بطور جدی در دستور عمل خود قرار داده است. در اوایل سال ۲۰۰۵، گزارشی از شورای اطلاعات ملی امریکا پیش بینی کرده بود که پاکستان به "سرنوشتی مشابه یوگوسلاوی دچار گشته و طی یک دهه به کشوری چند پاره شده از جنگ داخلی، خونریزی و رقابت های داخل ایالتی..... تبدیل خواهد شد. خود دولتمردان امریکائی بویژه کارمندان عالیرتبه "شورای اطلاعات ملی" که نهادی مرکب از ۱۶ اداره امنیتی منجمله "سیا"، است، بر این عقیده هستند که تا سال ۲۰۱۵ پاکستان به "کشوری در مانده" تبدیل خواهد گشت) انشاالله). این کشور به عقیده مامور عالیرتبه سابق پاکستان در انگلستان "به خاطر جنگ داخلی، طالبان گرائی مطلق و کشمکش بر سر کنترل سلاح های اتمی اش رو به زوال خواهد رفت. برنامه امریکا که نگارنده در این نوشتار از آن به عنوان "طرح ب" یا "راهکار دوم" اسم می‌برد، بر پایه تحریک و برانگیختن تلاقی های اجتماعی بویژه ملی و زبانی در جهت بی ثبات سازی و احتمالاً فروپاشی پاکستان است. هیئت حاکمه امریکا بویژه جناح نومحافظه کاران در درون آن، علیرغم تلاش های زیاد نتوانستند به برنامه خود در عراق مبنی بر ایجاد جنگ داخلی بین سنی ها و شیعه ها آنطور که شاید و باید، جامه عمل بپوشانند و عملاً با ناکامی روبرو گشتند. اگر طراحان کاخ سفید نتوانستند در عراق که از نظر مذهبی خیلی (ناهمگون) است، با موفقیت روبرو گردند، چگونه امکان دارد که در کشوری مثل پاکستان که جمعیتش شش برابر جمعیت عراق است و از نظر مذهبی بر خلاف عراق، خیلی (همگون و همسان) است، کامیاب گردند؟ در نتیجه بر اساس سناریوی "شورای اطلاعات ملی امریکا" منجمله "سیا"، قصد امریکا ترویج و گسترش انگیزه ها و تحریکات پانستی، جدائی طلبی، الحاق گرائی و خاک پرستی در پاکستان است. این راهکار در پاکستان که تحمیل آن بویژه به دلیل حضور نیروهای نظامی امریکا در افغانستان (که دائماً در حال افزایش است) و وجود پایگاه های نظامی در کشورهای آسیای مرکزی (تاجیکستان، قرقیزستان و...) میسر خواهد گشت، دقیقاً در خدمت "هدف نهائی" امریکا (تحدید چین، روسیه) است. باید توجه کرد که این دستور کاری (سناریوی طرح ب یا راهکار دوم) امریکا برای پاکستان مشابه آن چیزی است که کاخ سفید در منطقه وسیعی از خاورمیانه (عراق، سوریه، لبنان،) و آسیای مرکزی و آسیای جنوبی (افغانستان) در ده سال گذشته اعمال ساخته است. استراتژی امریکا با پشتیبانی عملیات جاسوسی مخفی مبتنی بر دامن زدن به اختلافات دینی و مذهبی از طریق حمایت های مالی و نظامی از حرکت ها و

جنبش های ارتجاعی اسلام گرائی ، سلفیسم ، لامائیسیم و..... از یک سو و حرکت های تجزیه طلبانه و الحاق گرانه خاک پرستی از سوی دیگر ، در خدمت ” هدف نهائی ” پروژه جهانی آمریکا است. این ” هدف نهائی ” ( تحدید چین ) بدون ایجاد یک پروسه طولانی بی ثباتی سازی در این کشورها ( که به عقیده برخی کشورهای ” پیش جبهه ” و ” پشت جبهه ” پروژه جهانی آمریکا را تشکیل می دهند و در جوار مرزهای شمال غربی چین قرار دارند ) نمی تواند به آسانی کسب گردد.

### حمایت آمریکا و انگلستان از مبارزه خلق بلوچ!

در حال حاضر ، طراحان استراتژی آمریکا به این نتیجه رسیده اند که پاکستان از نظر اختلافات زبانی و ملی آسیب پذیرتر است و حمایت مخفی آنان و متحدین انگلیسی شان در سال های اخیر ( بویژه از سال ۲۰۰۵ به این سو ) از ” ارتش آزادیبخش بلوچستان ” در پاکستان نیز بر اساس این ” اجماع ” در بین طراحان این استراتژی است . علت اینکه آمریکا در حال حاضر برنامه ریخته که تمرکز را روی حمایت از ” ارتش آزادیبخش بلوچستان ” بگذارد این است که بلوچستان به خاطر دارا بودن موقعیت ژئوپولیتیکی و جغرافیای اقتصادی ویژه در محاسبات نومحافظه کاران متنفذ در دستگاه های دولتی آمریکا از اولویت نمایی برخوردار است . در اینجا بطور اجمال به کم و کیف بخشی از آن ویژه گیها می پردازیم:

۱ – بلوچستان بیش از ۴۰ درصد خاک پاکستان را تشکیل داده و از نظر وسعت بزرگترین ایالت پاکستان محسوب می شود . مردم ایالت بلوچستان پاکستان دارای رشته های همگون زبانی – ملی و مذهبی ( سنی نزدیک با سنی های افغانستان ) و تاریخی مشترک با مردم افغانستان از یک سو و با بلوچ های ساکن مناطق عشایر نشین جنوب غربی پاکستان و جنوب شرقی افغانستان می باشد .

۲ – همانطور که در آغاز این نوشتار اشاره شد ، کشور پاکستان دارای ذخایر عظیم گاز طبیعی و نفت اثبات شده است که عمدتاً در بلوچستان واقع شده و از سالها پیش مورد توجه استراتژیکی کمپانی های نفتی آمریکا و انگلیس بوده اند . در حال حاضر در بین پیمانکاران خارجی نفت و گاز در بلوچستان پاکستان می توان به بی پی ( انگلستان ) ای ان تی ( ایتالیا ) او ام وی ( اتریش ) و بی ایچ پی ( استرالیا ) اشاره کرد . کریدور خط لوله ایران و هندوستان نیز قرار است که از بلوچستان پاکستان عبور کند . بلوچستان هم چنین یک بندر عمیق و نسبتاً مجهز در شهر گوادر دارد که در ساحل دریای عرب و به فاصله نه چندان دور از تنگه هرمز که نزدیک به ۳۰ درصد نفت مصرفی جهان از آنجا عبور می کند و خلیج فارس را به دریای عمان و دریای عرب وصل می کند ، قرار

دارد به خاطر وجود ذخایر قابل توجه نفت، گاز طبیعی منابع دیگر معدنی و موقعیت ژئوپولیتیکی، بلوچستان جای ویژه ای را در برنامه های اطلاعاتی و امنیتی آمریکا در منطقه آسیای جنوبی کسب کرده است. بررسی اسناد و مدارک موجود نشان می دهد که آمریکا در جهت تدارک زمینه و شرایط مطلوب برای پیاده ساختن راهکار و طرح دوم خود از شورشیان بلوچ بویژه "ارتش آزادیبخش بلوچستان (بی ال آ)" که زمانی مورد حمایت افغانستان بود، حمایت می کند. با اینکه پیشینه تاسیس سازمان های استقلال طلبانه در بلوچستان به دهه های بعد از پایان جنگ جهانی دوم بویژه به دهه ۱۹۶۰ می رسد و قرارگاه آنها در کابل بود، ولی در وضعیت ژئوپولیتیکی و سیاسی کنونی، این جنبش ها بویژه "ارتش آزادیبخش" به حرکت های جدائی طلبانه و الحاق گرانه با افغانستان تبدیل گشته و تحت نفوذ قدرت های خارجی بویژه آمریکا و انگلستان، قرار گرفته اند. سرویس جاسوسی بریتانیا از سال ۲۰۰۵ به این سو به صورت مخفی از شورشیان بلوچ (که خواهان جدائی دو منطقه بلوچ نشین از پاکستان، ایران و افغانستان و الحاق آنها در درون کشور "بلوچستان بزرگ" هستند) حمایت می کند. در جون سال ۲۰۰۶ کمیسیون دفاع مجلس پاکستان، "سرویس اطلاعاتی بریتانیا" را به ترغیب و تشویق شورشیان در ولایت هم مرز ایران (بلوچستان و سیستان) متهم کرد. هم چنین در این ارتباط گزارش هایی از حمایت های "سیا" از شورشیان بلوچ نه تنها در پاکستان بلکه با ابعاد بزرگتر در بلوچستان ایران و منطقه بلوچ نشین جنوب شرقی افغانستان وجود دارند که بررسی آنها حائز اهمیت می باشند. به نظر می رسد که در تلافی ها و زد و خورد های نظامی بین شورشیان بلوچستان پاکستان و نیروهای انتظامی و اردو پاکستان، آمریکا و متحد نظامی او انگلستان هر دو طرف مخاصمه را حمایت می کنند. آمریکا جت های اف ۱۶ خود را در اختیار نیروی هوایی اردو پاکستان قرار می دهد که برای بمباران روستاهای بلوچ (به بهانه "جنگ علیه تروریسم") مورد استفاده قرار می گیرند، در همین حال بریتانیا (مخصوصا سرویس اطلاعاتی آن) با حمایت پنهانی جنبش های جدائی طلب به بی ثباتی و تضعیف حکومت مرکزی کمک می کند. قصد آمریکا از اتخاذ سیاست "شمشیر دولبه" در پاکستان (کمک به ارتش مرکزی و آموزش نیروهای "ضد تروریسم" از یک سو و حمایت پنهان از شورشیان بلوچ بویژه "ارتش آزادیبخش بلوچستان"، از سوی دیگر) در نهایت بی ثبات کردن دولت مرکزی (اسلام آباد) و در صورت لزوم تجزیه احتمالی پاکستان است. شایان توجه است که راهکار و طرح دوم آمریکا در پاکستان شباهت های غیر قابل انکار به پروسه بی ثبات سازی، تضعیف دولت مرکزی (بلگراد) و نتیجتا فروپاشی و تجزیه یوگوسلاوی دارد.

## یوگسلاوی و پاکستان : دو روی یک سکه

همانطور که در آغاز این نوشتار اشاره شد ، پاکستان دارای ساختار فدرالی است که بر پایه نقل و انتقالات ایالتی فدرال ( اختصاص و انتقال بودجه مالی به ایالت ها) بنا شده است . تحت ساختار مالی فدرال ، حکومت مرکزی ( مثل اسلام آباد در پاکستان و بلگراد در یوگسلاوی سابق ) به منظور حمایت از برنامه های هر ایالت ، منابع مالی را به همان ایالت انتقال می دهد . زمانی که این انتقالات قطع می شود - همانگونه که به دستور صندوق بین المللی پول ( آی ام اف ) در یوگسلاوی در جنوری ۱۹۹۰ رخ داد - ساختار مالی ( مالیاتی ) فدرال از هم پاشیده و دولت مرکزی یکی از اهرم های حاکمیت و مشروعیت خود را از دست می دهد . توجه به این نکته حائز اهمیت است که آمریکا اولین ضربه مرگبار خود را بر پیکر سیاسی فدرال یوگسلاوی از طریق اقتصادی و به وسیله صندوق بین المللی پول وارد ساخت یعنی صندوق بین المللی پول و ” سیا ” با قطع شریان مالی میان بلگراد و جمهوری ها ( اسلونی ، کرواسی ، بوسنی و .... ) و اعمال برنامه های سیاسی و اقتصادی که تمایلات جدائی طلبانه را تحریک می کردند ، در واقع انفصال و اعمال انقطاع جمهوری ها را از بدنه یوگسلاوی یکی بعد از دیگری در طول دهه ۱۹۹۰ آماده ساختند . این که در سال ۲۰۰۵ ” سیا ” و شورای اطلاعات ملی در گزارشی سرنوشتی مشابه یوگسلاوی را برای پاکستان پیش بینی ( و در واقع پیشنهاد ) کرده بود ، اصلا تصادفی نبوده است . در این گزارش یک علت مهم انحلال سیاسی و فروپاشی پاکستان ” سوء مدیریت اقتصادی ” از طرف نومحافظه کاران عنوان شده بود . بررسی برنامه های صندوق بین المللی پول و دولت آمریکا نشان می دهد که در سال های اخیر بویژه از سال ۲۰۰۵ به این سو ، آنها می خواهند بر اساس الگوی موفقیت آمیز یوگسلاوی دولت فدرال اسلام آباد را از نظر اقتصادی - مالی با بحران روبرو ساخته و پس از ” اخته کردن ” اسلام آباد ، دقیقا مثل یوگسلاوی به اشتعال جنگ های داخلی بین ملیت های متنوع ساکن پاکستان متوسل گردند . امروز نیز همان ریچارد هالبروک مشاور شخصی باراک اوباما در امور منطقه ( افغانستان و پاکستان ) بود که به گونه مرموز در گذشت و جایش را کارگشته دیگر گرفت ، پیمان کاران خارجی نفت و گاز در بلوچستان بویژه کمپانی برتیش پترولیوم ( بی پی ) نیز بطور پنهانی از شورشیان بلوچ و ” ارتش آزادیبخش بلوچستان ” حمایت می کنند . علاقه آمریکا به ایجاد ” بلوچستان بزرگ ” یعنی استقرار کشوری واحد در آن منطقه سوق الجیشی از ادغام و الحاق بلوچستان پاکستان ، بلوچستان ایران و منطقه بلوچ نشین در جنوب شرقی افغانستان علل ژئوپولیتیکی و استراتژیکی دارد . از

نظر ژئوپولیتیکی ، بلوچستان پاکستان به غیر از داشتن ذخایر عظیم نفت ، گاز طبیعی و دیگر معادن دارد ، واز دسترسی وسیع به دریای عربی بهره مند است . از نقطه نظر استراتژیکی ، جدائی بلوچستان که بزرگترین ایالت از نظر وسعت و حاصل خیزترین ایالت از نظر مواد معدنی در پاکستان است ، امریکا را به ” هدف نهائی ” خود که لازمه اش کنترل مطلق بر پاکستان است ، نزدیک تر می سازد . نشریه پنتاگون به بطور آشکار پیشنهاد می کند که در صورت تجزیه پاکستان باید کشور مستقل و مجزای بلوچستان ” بزرگ ” یا ” آزاد ” به وجود آید . که در مرحله بعد ایالت ” سرحدات شمال غربی پاکستان ” ( که عمدتاً ایالت پشتون نشین بوده و معروف به ” پشتونستان ” است ) ، باید از پاکستان جدا گشته و ” به علت ” پیوندهای ملی و زبانی ” به افغانستان ملحق شود . یادآوری این نکته لازم است که پیترز کارشناس پنتاگون در سخنرانی ها و نوشته هایش از یک سو از جدائی مناطق بلوچ نشین جنوب شرقی افغانستان و الحاق آنها به ” بلوچستان بزرگ ” حمایت می کند و از سوی دیگر از جدائی پشتونستان ” از پاکستان و الحاق آن به افغانستان استقبال شایان می کند . جدائی بلوچستان و سپس ایالت مرزی شمال غربی از پاکستان که پیترز پیشنهاد می کند و عمدتاً بازتاب سیاست خارجی امریکا است ، عملاً قلمرو ارضی پاکستان را در حدود ۵۰ درصد کاهش خواهد داد . پاکستان هم چنین بخش اعظم سواحل خود با دریای عربی را که آن کشور را به اقیانوس هند متصل می سازد ، از دست خواهد داد . گرچه این طرح در راهکار دوم استراتژی امریکا بطور رسمی از طرف دولت اوپاما منجمله پنتاگون ، اعلام نگشته است . با اینکه اوپاما به عنوان یک ” سنتریست ” کوشش می کند که به بخشی از خواسته های توده های مردم بویژه جوانان ، پاسخ مثبت داده و ” خروج ” نیروهای نظامی امریکا را از عراق عملی سازد ولی او به هیچوجه اگر حتی بخواهد هم نمی تواند در مقابل گروه های فشار میلیتاریسم که در دهه های گذشته بویژه در دوره بعد از پایان ” جنگ سرد ” در تاروپود نظام امریکا رخنه کرده و همراه با پنج مونوپولی بزرگ و رسانه های گروهی جاری ” مثلث ” نظام جهانی سرمایه در راس آن امریکا ، را تشکیل می دهند ، مقاومت کرده و نیت آنها را در مورد ” هدف نهائی ” نظام که طرح تجزیه پاکستان منبعت از آن است ، تغییر دهد . بر اساس این تحلیل ، خیلی از صاحب نظران ضد نظام بر آن هستند که سناریوی جنگ داخلی که توسط شورای اطلاعات ملی منجمله ” سیا ” با حمایت و عنایت رابرت گیتس ( وزیر قبلی امور دفاعی امریکا ) و ریچارد هالبروک ( مشاور کاخ سفید در امور ” اف - پاک ” ) نوشته شده بود در انتظار پاکستان است و به عقیده منتقدین سیاست خارجی امریکا ، اگر اوضاع بر وفق مراد نومحافظه کاران و نظامیگران پیش برود خیلی امکان دارد که آن

کشور به ” ویتنام اواما ” تبدیل گردد ..... پایان